## گفت‌وگو با «هوتن زنگنه‌پور» کارگردان «ذوب شدن پادشاه»

# برای فیلم قصه‌گو ساختن باید اول انسان را خوب بشناسی

■ **فرانک کلانتری**

هوتن زنگنه‌پور دامپزشکی خوانده و این حرفه را دوست دارد اما عشق و علاقه‌اش به سینما باعث شده که مسیری دیگر را در پیش بگیرد. برای معرفی او باید بگوییم نویسنده، منتقد سینما و فیلمسازی که فعالیت هنریش را از سال ۱۳۷۲ با نگارش فیلمنامه «قصه مرگ کاوه» شروع کرده است. او دو فیلم نیمه‌بلند را با نام‌های «مکتوب» و «سوسری‌های طبقه هفتم» ساخته و در زمینه هنرهای تجسمی (عکس و نقاشی)، نقد و تحلیل فیلم و مقاله‌نویسی فعالیت داشته است. «ذوب شدن پادشاه» اولین اثر بلند او است که اخیرا اکران شده است.

**● خودتان را دامپزشک می‌دانید یا فیلمساز؟**

واقعا یک فیلمساز. دامپزشکی را به خاطر علاقه به این رشته و علاقه‌ام به حیوانات انتخاب کردم و قصدم نبود حرفه‌ام این باشد، می‌دانستم خارج از دانشگاه نمی‌توانم این حرفه را یاد بگیرم، اما فیلمسازی را چرا. چون هنر اصلا علم نیست. دانشگاه تکنیک یاد می‌دهد، ولی خلاقیت را نمی‌شود یاد داد.

**● بهترین رمان و نمایشنامه‌ای که خواندید چه بوده؟**

تاثیرگذارترین رمانی که تا به حال خوانده‌ام رمان ۱۹۸۴ جرج ارول است که وقتی خواندم تا یک‌هفته حالم خوب نبود. یک‌جور حال بد و خوب داشتم. در میان نمایشنامه‌ها هم خرده جنایت های زن و شوهری را انتخاب می‌کنم.

**● فیلم شما مجوز تله‌فیلم داشت، چطور آن وقت مجوزش برای اکران در سینماها صادر شد؟**

بعد از این‌که فیلم ساخته شد تهیه کننده، آقای گمرکی نسخه دی‌وی‌دی فیلم را برای ارشاد بردند تا مجوز پخش برای فیلم صادر شود. چون مجوز ساخت فیلم ویدئویی بود، طبیعتا مجوز پخش هم باید ویدئویی می‌شد. اما مدیران ارشاد از دیدن فیلم به وجد آمده بودند و تصمیم گرفتند به فیلم «ذوب شدن شاه» مجوز پخش سینمایی بدهند، مشروط به پخش شدن در گروه هنر تجربه.

**● شبیه داستان فیلم شما را در خیلی از فیلم‌ها دیده‌ایم نمونه‌اش «دزد» اثر «آلبادسس پدس» که شخصیت علیه نویسنده برمی‌خیزد.**

دقیقا این حرفی است که تهیه‌کننده فیلم به من زد. به من گفت این سوژه تکراری نیست؟ من هم در جواب گفتم مگر در دنیا چند فیلم ساخته می‌شود که سوژه ناب داشته باشد؟ ثانیا سوژه این فیلم اصلا تکراری نیست. در کل داستان‌های زیادی داریم با این مضمون که شخصیت‌های قصه علیه نویسنده آشوب می‌کنند یا با نویسنده دوست می‌شوند. هم ساخته شده، هم نوشته شده اما داستان این فیلم یک فرق عمده دارد، آن هم این است که کسانی که در فیلم سراغ شخصیت مریم ستوده می‌روند، شخصیت‌های رمان نیستند بلکه واقعی هستند ولی خودشان فکر می‌کنند که شخصیت داستانند. بیشتر از هر چیزی قصه ما، داستان روانکاوی کسی است که یک رمان پرفروش نوشته است.

**● چرا فیلم را سیاه سفید ساختید؟**

اول اینکه فیلم روان‌شناسانه است و تم اصلی و مهم فیلم روان‌شناسی است. بنابراین عنصر رنگ در آن خیلی اهمیت پیدا می‌کند. برای اینکه مخاطب حرفه‌ای روی رنگ‌ها قضاوت نکند و بیشتر مفاهیم خود فیلم را در نظر بگیرد، فیلم را سیاه و سفید ساختم. دلیل دوم این که فضای آدم‌های قصه فضای رنگی نیست. فضای انتقادها، فضای آشوب‌ها و فقر و بدبختی، فضای رنگارنگی نیست. رنگ یعنی زندگی. در جهان پرآشوب و بزن‌بکش که رنگ معنایی ندارد.

**● چرا فقط خون در فیلم شما رنگ داشت؟**

در کل فیلم در دو جا خون داشت، خاستگاه خشونت در فیلم بررسی می‌شود و این که خشونت از کجا می‌آید؟ جز اینکه خشونت از سرکوب امیال غریزی و شهوات ما نشات می‌گیرد؟ جز اینکه بمب ریختن روی سر مردم

هوتن زنگنه پور
کارگردان

**سینما دارد درباره انسان حرف می‌زند و کسی که می‌خواهد درباره انسان فیلم بسازد باید تمام علوم انسانی را بیاموزد. روان‌شناسی، اقتصاد، فلسفه و جامعه‌شناسی» این جمله روی من اثر گذاشت و خیلی هم حرف درستی است. برای فیلم روایی و قصه‌گو باید انسان را بشناسی**

شکل دیگری از سرکوب تمایلات ماست؟ البته این حرف من نیست، حرف تئوریسین‌های روان‌شناسی است. بحث میشل فوکو و نیچه است.

**● ایده اولیه این گونه داستانی چطور به ذهنتان رسید؟**

من نمی‌خواستم این فیلم، فیلم اولم باشد، چون فیلم خاصی است و مخاطب خاص دارد. می‌خواستم فیلمی بسازم که مخاطب عام‌تر داشته باشد. سیاه و سفید نباشد که همه را کنجکاو کند. یک فیلمنامه کودک دارم. درباره پنج‌بچه مدرسه‌ای که در زمان جنگ زندگی می‌کنند، در شهرستانی که بمباران زیاد است، کارهایش را انجام دادم و با کانون پرورشی وارد مذاکره شدم. به من گفتند باید انتهای فیلم تغییر کند چون داستان فیلم خیلی تراژدی و غمگین است. من هم قبول نکردم و این شد که پروژه فیلم متوقف شد.

روش کار من برای نوشتن فیلمنامه این طور است که ایده‌ای در ذهن من به‌وجود می‌آید، بعد برایش دنبال قصه می‌گردم. به طور مثال در این فیلمنامه، ایده اولیه من این بود، آدم‌هایی که در جهان متن زندگی می‌کنند با خالق خودشان مباحثه یا مجادله یا گاهی انتقاد کنند یا حتی به شدیدترین شکل ممکن مجازاتش کنند ولی انگیزه‌ها کافی نبود. قصه نیاز داشت. من عادت ندارم یک فیلمنامه را برای یک ایده هدر بدهم و سه چهار ایده خوب را با هم مخلوط می‌کنم.

**● علاقه شما به روانکاوی از چه زمانی به‌وجود آمد؟**

جایی خوانده‌ام که: «سینما دارد درباره انسان حرف می‌زند و کسی که می‌خواهد درباره انسان فیلم بسازد باید تمام علوم انسانی را بیاموزد. روان‌شناسی، اقتصاد، فلسفه و جامعه‌شناسی» این جمله روی من اثر گذاشت و خیلی هم حرف درستی است. برای فیلم روایی و قصه‌گو باید انسان را بشناسی، از آن به بعد پیگیرتر و جدی‌تر خواندم و جلو آمدم که خیلی کمک‌کننده بود. در طی این مطالعات به دونفر خیلی علاقه‌مند شدم اول فروید و بعد لکان که به روانکاوی ریشه‌ای نگاه کردند. لکان و فروید برای روانکاوی حکم تنه درخت را دارند و اروین یالوم و دیگران حکم شاخه درخت را. حتی در جایی از فیلم آقای نوابی دیالوگی دارد که مستقیم به جمله لکان اشاره می‌کند «آدم از هر چیز بیشتر نفرت دارد، احساس وابستگی بیشتری به آن دارد.»

البته این فیلم راهکار روانکاوی نمی‌دهد، خود فیلم هم به این مساله اشاره می‌کند. من اسم علمی- تخیلی را روی فیلمم می‌گذارم. من یک‌سری دغدغه‌ها داشتم در مورد انسان و ایدئولوژی که چرا کسی باید برای عقیده بمیرد؟ که خیلی حرف‌های گلدرشتی است ولی هر چه هست دغدغه من است و هنوز که هنوز است این حرف‌ها برایم حل نشده است.

**● با این تفاسیر می‌شود روانکاوی را علم به‌شمار آورد؟**

بین روان‌شناسی و روانکاوی فرق هست. روان‌پزشکی خیلی به مساله نگاه منطقی دارد، قضیه دو دو تا چهار تاست ولی روانکاوی کاملا فلسفی به قضیه نگاه می‌کند. روانکاوی به این دلیل که قابلیت آزمایش شدن به آن شکل را ندارد، نظری و تئوریک است. مثلا نمی‌توانیم نظریه ناهوشیار فروید را در آزمایشگاه بررسی کنیم. تعاریفی می‌شود و از بررسی نتایج به صحت تئوری پی می‌بریم. می‌فهمیم که ضمیر هوشیار هست، ضمیر نیمه‌هوشیار هست و ضمیر ناهوشیار، هم هست و بحث‌هایی که در مورد تفسیرخواب می‌کند و می‌گوید که در ناهوشیار چه اتفاقی می‌افتد، دسته‌بندی‌هایش را نمی‌توانیم به‌شکل آزمایشگاهی و آنطوری که رسم تحقیق تجربه‌گرایی است، بررسی کنیم اما وقتی استدلالی و تئوریک نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همه چیز درست از آب در میاد. لکان که از فروید، بدتر است به حدی که خود جامعه روان‌شناسان آمریکا لکان را نپذیرفتند.

در مورد بیشتر بیماری‌های روانی مثل اسکیزوفرنی، هیستریک و افسردگی حاد، وقتی به دنبال دلیل می‌گردیم، هیچکدام دلیل قطعی پزشکی برایشان کشف نشده اما وقتی مقالات فروید را در این موارد می‌خوانی بسیاری از پاسخ سوالات داده می‌شود.

**● فیلم بعدیتان را چه وقت می‌سازید؟**

هنوز نتوانستم سرمایه‌گذار پیدا کنم. منتظر اکران فیلم بودم تا شاید تهیه‌کننده‌ای را پیدا کنم که علاقه داشته باشد روی این تیپ کارها سرمایه‌گذاری کند. خوب است اینجا یک گله از تهیه‌کننده‌ها بکنم که به کارگردان‌های فیلم اولی اعتماد نمی‌کنند و شما که دارید با کارگردان‌های طراز اول کار می‌کنید، زیر سایه آن‌ها دست دونفر دیگر را هم بگیرید. تریبون دست شماست. تبلیغات دست شماست. اگر برای فیلم‌های فیلمساز اولی هم همین تبلیغات انجام شود، فیلم آنها هم خواهد فروخت.

**● فیلمساز مورد علاقه‌تان کیست ؟**

همه فیلمسازهای مولف مورد علاقه من هستند. هر فیلمسازی که حرکت جدیدی در سینما زده، هر چقدر هم ناموفق و بد، ولی جسارت انجامش را داشته مورد علاقه من است.

خلاصه آثارخیلی از فیلمسازان را دوست دارم. از فیلمسازهای مولف آسیا شرق دور بگیرید مثل کوروساوا،کوبایاشی و اوزو تا دیگران مثل وونگ کاروای حتی کیشلوفسکی که شاید افکارم با افکارش مغایر باشد واما در آثارش بسیار قدرتمند ظاهر شده است. اما اگر مجبور بشم یک فیلمساز انتخاب کنم فون‌تریه را انتخاب می‌کنم. یک سر و گردن از بقیه بیشتر دوستش دارم هم به لحاظ شخصیت و هم آثار. گوشش به حرف کسی بدهکار نیست، با هر فیلمش دنیای تازه‌ای را برای مخاطب بازمی‌کند، با آنتی کریس یک دنیا با ملانکولیا یک دنیای دیگر.

**● درباره سینمای آمریکا صحبت نکردید؟**

سینماگرانی مثل هیچکاک که فقط قصه می‌گویند، مورد علاقه من نیستند اما فیلمسازان مستقلشان را دوست دارم و همینطور بیلی وایلدر. فیلم تک‌خال در حفره او یکی از شاهکارهایش است. از دیدنش بسیار تعجب کردم که چطور توانسته در قلب هالیوود چنین فیلمی بسازد که انقدر فیلم سوسیالیستی و انقدر فیلم چپگرایی باشد و انقدر منتقد جامعه سرمایه‌داری در آمریکا.

**● و اما فیلمسازان ایرانی؟**

بین کارگردان‌های ایرانی مخملباف را دوست دارم. جرات تغییر داشت، جسارتش را دوست دارم. فیلم‌های اخیرش را دوست ندارم. ابراهیم گلستان، شهید ثالث، سینمای قبل از انقلاب بیضایی، مهرجویی، فرهادی کیمیاوی. اما از بین فیلمسازان ایرانی نمی‌توانم یک نفر را انتخاب کنم.■

---

نگاهی به فیلم «ذوب شدن پادشاه» ساخته «هوتن زنگنه‌پور»

## شعر، شعور و شعار

■ **آرمان بایون‌سا**

«ذوب شدن پادشاه» فیلمی پرمدعا، جسور و تازه است. اگر بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای به دیدن این فیلم برویم، در ابتدا با دیدن هر سکانسش ناامیدتر می‌شویم و نمی‌فهمیم با چه فیلمی طرفیم، حتی ممکن است سالن سینما را ترک کنیم اما در نیمه دوم ورق برمی‌گردد و مخاطب به‌شدت غافلگیر می‌شود. این جاست که متوجه می‌شویم وارد بازی پیچیده‌ای با خالق اثر شدیم و حالا باید هر لحظه منتظر رودست خوردن باشیم. این جسارت برای هوتن زنگنه که «ذوب شدن پادشاه» اولین اثر بلندش است، بسیار قابل تقدیر است. در نیمه اول فیلم قصه‌ای کلیشه‌ای تعریف می‌شود که در واقع داستانی است که نویسنده درون فیلم دارد آن را می‌نویسد. داستان آبکی دو زوج عاشق و روابط سطحی و تکراری‌شان. زنگنه در این نیمه از فیلم کاملا متناسب با نوع قصه‌ای که تعریف می‌کند، پیش می‌رود. دیالوگ‌های بازیگران بسیار شبیه داستان‌هایی از این دست است که فیلم اتفاقا به نقد آن می‌پردازد. داستان‌های سطحی و پرفروش. اما در نیمه دوم روند فیلم و دیالوگ‌ها تغییر می‌کند و مخاطب غافلگیر می‌شود. فیلم از حالت داستانی خارج می‌شود و شکل مجادله و بحث به خود می‌گیرد. شخصیت‌های داستان که گویا از داستان بیرون آمده‌اند تا انتقام ناکامی‌هایشان را از نویسنده و خالق‌شان بگیرند، با او وارد بحث و گفت‌وگو می‌شوند. در این بخش فیلم، فیلمساز سوالاتی را مطرح می‌کند که به نظر دغدغه خودش است. گویا او با مطرح کردن دغدغه‌هایش در پی پاسخ سوال است. بازیگرانش را مقابل هم قرار می‌دهد، تا با بلندبلند فکر کردن و بحث، به نتیجه برسند. شاید او هم در این میان توانست پاسخی برای سوالاتش پیدا کند. ذوب شدن پادشاه تا حد زیادی پرحرف است و حرف‌های گلدرشتی می‌زند که مشخص نیست ایدئولوژی کارگردان است یا تنها بخش‌هایی از فیلمنامه. فیلم درفرم فیلم‌های کلامی همچون سانست لیمیتد قرار می‌گیرد که پرحرفی و پرگویی‌اش را توجیه می‌کند. اما اینکه چقدر در این مسیر موفق است، بحث دیگریست. در بیشتر مواقع تریبون در دست فرهاد کمالی است که به نظر می‌رسد بیشترین قرابت را با عقیده نویسنده و فیلمساز دارد و تعادلی که لازم است، رعایت نمی‌شود. لازمه این بحث و پرگویی ایجاد موازنه بین دو یا چند نفری که با هم مشغول بحث هستند، است تا بیننده کسل نشود و خط بحث را از دست ندهد. در «ذوب شدن پادشاه» فرهاد کمالی متکلم وحده است و اجازه دفاع و سخن گفتن به مریم ستوده و حتی همسویانش را نمی‌دهد. این بحث و مجادله‌های یک طرفه در راستای نقد نویسنده‌ای است با دغدغه‌های سطحی، که رمانش به تیراژ بالایی رسیده است. بحث و جدل‌ها گاهی با نمایش تصاویر آرشیوی از فقر و بدبختی جوامع بشری همراه می‌شود و نویسنده را تشویق می‌کند که به‌جای نوشتن رمان‌های آبکی، درد جامعه را لمس و بازگو کند. هر چند مریم ستوده در دفاع از خودش می‌گوید اگر نویسم، دیوانه می‌شوم. این ایرادات البته با پایان‌بندی داستان که می‌رساند کسانی که سراغ مریم ستوده آمده‌اند، شخصیت‌های داستانش نیستند و از طرف روانکاوش فرستاده شده‌اند، برطرف می‌شود. اما تنها به‌لحاظ اصول، هنوز این ایراد بر فیلم وارد است که زدن این حرف‌های گلدرشت و منتقادانه جذابیت بحث و مبادله را پایین می‌آورد و مخاطب را کسل می‌کند و نمی‌تواند توجیه مناسبی برای گذاشتن این سخنان که تا حدی دغدغه شخصی و یک سویه است، در دهان بازیگر باشد. اگر فیلم را با فیلم‌هایی در همین فرم، یعنی دیالوگ‌محور مانند «سانست لیمیتد» یا «خدای کشتار» مقایسه کنیم پی می‌بریم که ویژگی بارز این گونه فیلم‌ها جذابیت بحثی است که بین شخصیت‌ها درمی‌گیرد تا مخاطب بتواند لوکیشن

محدودی را که منحصر به این دست فیلم‌هاست، تحمل کند. زنگنه تا حدود زیادی، از پس این کار برآمده اما کاملا موفق عمل نکرده است. هر چند می‌توان روانکاوانه بودن فیلم را ویژگی دیگر این فیلم دانست و از آن منظر بررسی‌اش کرد اما فرم پرگو و مجادله‌ایش سطح رویی و بارزتر آن است و بیشتر نگاه‌ها را سمت خودش می‌کشاند. «ذوب شدن پادشاه» به لحاظ تصویری و ساختاری، فیلم تمیز و آبرومندی است. اگرچه فیلم با بودجه کم و مجوز تله فیلم ساخته شده، اما وسواس فیلمساز در رعایت درست قاب و چیدن میزانسن، عیان است. ساختار فیلمنامه درست و اصولیست و وسواس شدیدی که زنگنه در دادن پاسخ به سوالات و ابهاماتی که مطرح کرده، نشان می‌دهد او به اصول روایت آشناست. بازی‌ها اغلب سرد و تصنعی هستند که تا حدودی با نوع روایت و کندی و کشدار بودن انتخابی فیلمساز هماهنگ است که بیشتر به فیلم‌های اروپایی تنه می‌زند. اما با مقایسه بازی فرشید نوابی با دیگران متوجه می‌شویم تا حدی بازی‌های سرد و تصنعی ناشی از کم‌تجربگی بازیگران یا تئاتری بودن سبک بازی‌شان و عدم توانایی کارگردان در گرفتن بازی از آنهاست. کدها و نشانه‌هایی که فیلمساز در جای‌جای فیلم گذاشته است، در صحنه ریختن ماست روی سر کاووس به اوج خودش می‌رسد و نشان می‌دهد او توانایی هنرمندانه رد شدن از خط قرمزها را دارد. «ذوب شدن پادشاه» خبر از پا گذاشتن فیلمسازی با سواد و خوش ذوق می‌دهد. باشد که زنگنه در فیلم‌های بعدیش کمتر شعار بدهد و طیف گسترده‌تری از سینمادوستان را مخاطب قرار دهد.■

---

سیمای پزشک در سینما

## جبهه بی جنگ

«رابرت آلتمن»، استاد مسلم سینما، آثار سحرانگیز و متفاوتی را خلق کرده است. فیلم «مش» یکی از شاهکارهای آلتمن درباره یک بیمارستان جراحی سیار ارتش است. داستان فیلم در حین جنگ می‌گذرد، ولی زیبایی رویکرد فیلم این است که در آن هیچ خبری از صحنه‌های جنگی نیست. در فیلم همه چیز توسط فیلمساز دست انداخته می‌شود. از سرباز و دکتر و مجروح گرفته تا پرچم و نظام و لباس ارتشی. حتی بلندگوی جبهه هم چرت و پرت می‌گوید. مش، یک فیلم شلوغ و پرسرو صداست، فیلمی که شخصیت‌های اصلیش را به زحمت می‌توان شناسایی کرد و اگر بخواهیم دنبال دو شخصیت اصلی فیلم بگردیم، به «هاوکی» و «تراپر جان» می‌رسیم که در بیشتر شلوغ بازی‌های فیلم نقش موثری دارند. آن‌ها هم در اتاق عمل و هم در اوقات فراغتشان در اردوگاه، به یک اندازه هرج و مرج طلبند. مش فیلمی است که از جنگ و جراحت، شوخی می‌سازد و به معیارهای اخلاقی مرسوم وقعی نمی‌دهد. مش در واقع فیلمی است درباره اولویت آزادی بر تمامی نظم‌ها و مقررات قراردادی و ارتش بهترین حیطه برای نشان دادن این مضمون به نظر می‌رسد. مش، جزو اولین فیلم‌هایی است که سربازان آمریکایی در آن، شلخته، نامرتب و زیر کار در رو نشان داده می‌شوند. اما در کل هرگونه هدف قائل شدن برای فیلم، نیت کثرت گرا و ضد روایی آلتمن را از بین می‌برد. مش در واقع سکوی پرتاب آلتمن بود و سبب شد بعد از آن آلتمن بیشتر مورد توجه منتقدین و مخاطبانش قرار گیرد. موفقیت مش به آلتمن این شانس را داد که بتواند به تجربیاتی خارج از قواعد رایج بپردازد که قابل توجه‌ترین آن‌ها «بروستد مک کلود»(۱۹۷۱) و فیلم تصویرها (۱۹۷۲) است. از فیلم‌های موفق بعدی او می‌توان سه زن (۱۹۷۷) را نام برد که در فضایی متروک و منزوی با روابطی گسیخته و ناهماهنگ و سرد ساخته شده است. او در این فیلم با استفاده از رنگ غالب زرد، نارنجی و خرمایی که در تمامی فیلم منتشر شده است به نوعی زیباشناسی متکامل دست می‌یابد. غالب منتقدین «مش»، «نشویل» و «مک‌کیب و خانم می‌لر» را بهترین آثار او می‌دانند. از دیگر فیلم شاخص آلتمن «برش‌های کوتاه» است که بر اساس داستان‌های «کارور» با فضایی مختص آلتمن از جذابیت خاصی برخوردار است. اعتقاد به اقتباس از آثار ادبی نکته قابل توجهی در فیلمسازی آلتمن است. مش هم در حقیقت یک سری رمان نوشته «ریچارد هورنبرگر» است که به جز فیلم آلتمن از روی آن یک سریال تلوزیونی مشهورهم ساخته شده اشت. هورنبرگر که خود جراح ارتش بود این کتاب را با نام «مش؛ رمانی درباره سه پزشک ارتش» در سال ۱۹۶۸ منتشر کرد.■

**عکس‌نوشت:**
عمر شریف و جولی کریستی در نمایی از فیلم دکتر ژیواگو (۱۹۶۵)
دکتر ژیواگو به ظاهر داستان زندگی پزشک شاعر است به نام یوری ژیواگو. اما در واقع آینه‌ای از جامعه روسیه در نیمه اول قرن بیستم است.■